بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِين  وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبيبِ الهِنا أبِی القاسِمِ مُحَمَّدٍ. صَلَّی اللهُ  عَلیهِ و عَلی آلِهِ الطّاهِرين ‏سَيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ الاَعظَم مولانَا الحُجَّةِ بنِ الحَسَن عَجَّلَ اللهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریف ولَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعين إلی قيامِ يَومِ الدّين*.*

«السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیِّ الَّذِی­ وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ»‏[[1]](#footnote-1)

أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

‏ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ>[[2]](#footnote-2)

<چشمها او را درنمى‏ يابند و اوست كه ديدگان را درمى‏ يابد و او لطيف آگاه است>

<به راستى رهنمودهايى از جانب پروردگارتان براى شما آمده است پس هر كه به ديده­ی بصيرت بنگرد به سود خود او و هر كس از سر بصيرت ننگرد به زيان خود اوست و من بر شما نگهبان نيستم>

آیه­ی ۱۰۳ سوره­ی مبارکه­ی انعام که در تعقیب آیات گذشته مربوط به دلایل توحید و ارائه ی آیات آفاقیه و انفسیه بود، این آیه هم در مقام توجه دادن به یکی از صفات کمال حضرت حقّ، جَلَّت عَظُمَتَه است و اون صفت، صفت غائب بودن از ابصار، غایب بودن از عالم حس و خارج بودن از جرگه ی محسوسات است.

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ »[[3]](#footnote-3) اون ذات اقدس را چشم ها نمی بینند، قادر بر ادراک او نیستند ولی اوست که همه چیز را ادراک می کند او لطیف است؛ او خبیر است؛ او بر همه چیز آگاه است. می شود گفت که آیه­ی شریفه در مقام تخطئه‌ی این توهّم جاهلانه است که مادّیین دارند. اون کسانی که اصالت مادّه قائلند یعنی موجود را مسابق و همدوش با محسوس می‌دانند جهان هستی را منحصر در مادّه و تَطَوُّرات[[4]](#footnote-4) ماده می‌دانند که هر چه هست همین مادّه­ی محسوس هست و تحولاتی که روی این مادّه انجام می‌شود و غیر عالم حس به عالم دیگری معتقد نیستند. این حرف معلوم و بطلانش روشن است. گذشته از اینکه با منطق همه­ی انبیا علیهم السّلام مخالف است و همه­ی ادیان آسمانی، مسئله­ی ایمان به غیب را مطرح می‌کنند یعنی عالم هستی را متشکّل از دو بُعد می‌دانند: بُعد طبیعت و بُعد ماوراء طبیعت؛ بُعد ملک و عالم ملکوت؛ بُعد غیب و شهود؛ و لذا انبیا علیهم السّلام که عالم غیب را مطرح می کنند مسئله­ی اساسی را که در ادیان آسمانی غیب است این حرف که گفته‌اند مادّیین، خب مخالف با این منطق روشن انبیا علیهم السّلام هست. گذشته از این مخالف با برهان عقلی است، یعنی قطع نظر از منطق انبیا، خود عقلا، هستی شناسان عالم، اون کسانی که کارشون فحص عقلی است در عالم.بر فرض به وحی هم کاری نداشته باشند، فحص عقلی دارند، یعنی با ابزار عقل در عالم پیش می‌روند. اونها هم با برهان و دلیل، اثبات این مطلب می‌کنند که حقیقت وجود متشکّل از مراتب و درجات مختلف است از اعلا تا به مرحله­ی ضعیف.و هر چه که تنزّل می‌کند وجود و هستی، هرچه تنزّل می‌کند پایین میاد، به عالم محسوسات نزدیک می‌شود و هرچه ترقّی می‌کند و بالا می‌رود از عالم حس فاصله می‌گیره؛ یعنی نازلترین مراتب وجود عالم حس است.پایین ترین و پست ترین مراتب هستی عالم محسوسات است.هرچه به محسوس نزدیک میشه ضعیف میشه، وجود پست میشه.هرچه به بالا ترقّی می‌کند به غیب نزدیک می شود.و لذا در همین وجود خودمان شما دقت کنید، اونچه که مرتبه­ی پایین است، محسوس است. اون چه که بالا می‌رود شرف پیدا می‌کند، غایبه .ما در وجود خودمان بدن را می‌بینیم؛ پوست و استخوان و اعصاب را می‌بینیم. اینها محسوسات هستند و مرتبه­ی پایین وجود ما هستند بعد وقتی ترقّی می‌کنیم می‌رسیم به مرحله بینایی. خود شنوایی محسوسه یا غایبه؟ خود اون نیرویی که می‌بیند بینایی خودش که محسوس نیست. اون که محسوسه این چشم ما محسوسه این حدقه­ی چشم ما محسوسه. اون نیرویی بینایی که آدم کور نداره، اون را، اون بینایی که ما داریم کور نداره، اون بینایی محسوسه یا غایبه؟ شنوایی محسوس است یا غایب است؟حافظه شما محسوس است یا غایبه؟شما می‌توانید نشون بدید حافظه اینه؟ که بگوییم دیدنی است؟آیا قوّه‌ی عقل شما، نیروی عقل شما که فصل ممیّز شماست از سایر موجودات، این عقل محسوسه یا غایبه؟ می‌بینم که هرچه به شرف بالاتر می‌رود، غایبه. اون چه پایین تر میاد محسوسه. پس در مرتبه­ی حس و محسوسات ما ضعف و پستی احساس می‌کنیم. هرچه ترقّی می‌کنیم به مرحله غائب می‌رسیم.

در داخل وجود ما اینه در خارج هم به همین کیفیّته. در عالم خارج هم اونچه پست است‌، محسوساته. جمادات، محسوساته. درخت را می بینیم محسوسه، اما روح نباتی که در درخت هست غایبه یا محسوسه؟با چشم دیده می‌شود یا دیده نمی‌شود؟روح حیوانی که در یک گوسفند هست اون حیات حیوانی محسوس هست یا نامحسوس؟ می رسیم به قوّه­ی جاذبه عمومی نیروی جاذبه‌ای که این کرّات را نگه داشته هر کره­ی قوی ضعیف را به خود جذب می‌کند و به سمت خود می‌کشد آیا محسوسه یا غایبه؟ نیروی گریز از مرکز که اون کره ی پایین‌تر ضعیف‌تر دارد آیا محسوسه یا غایبه؟ کره­ی زمین را خورشید جذب می‌کند با نیروی خودش اگر چنانچه نیروی گریز از مرکز در زمین نبود کشیده می‌شد ومحترق می‌شد و می‌سوخت. از این طرف کره­ی زمین نیروی گریز از مرکز دارد که خودش را کنار می‌کشه این با نیرو خود را کنار می کشد و او را به سمت خودش می‌کشد. این کشیدن و این گریختن زمین را در مدار معین نگه داشته این دو نیرو که نگهدارنده همه این نظامات است آیا محسوسه یا غایبه؟ به همین کیفیّت هرچه بالا می‌رویم غایب است. هرچه پایین می رویم محسوس است. در عالم هستی‌ام اون درجه­ی اعلا وجود که ذات اقدس حقّ است، او باید منزّه از همه محسوسات باشد که اون محسوسات پستی عالم هستیه. او که اشرف عالم وجوده، باید بالا برود و منزّه باشد از جسمانیّات و به عبارت دیگر و بیان روشن‌تر اینکه ضعیف ترین مراتب ادراک، ادراک حسی است؛ ضعیف‌ترین مراتب ادراک، ادراک حسّی هست. ما با حسّ ادراک می‌کنیم با عقل هم ادراک می‌کنیم. ضعیف‌ترش ادراک حسّیه. ادراک حسّی انقدر ضعیف انقدر پسته حتّی نمی توانند جسم را که نازلترین مرتبه وجود است درکش کنند. این ادراک حسی، همین چشم ما نمی‌تواند جسم را ببیند. خب این عجیبه با این که جسم نازلترین مراتب وجودِ، این جماد، این درخت، نازلترین مراتب وجود که جسمه ولی در عین حال ادراک حسّی نمی‌توانند جسم را هم ادراک کند. می‌گیم ما این دیوار را نمی‌بینیم خب راست می‌گوییم ما دیوار را نمی‌بینیم. شما را ما نمی‌بینیم. نه تنها روح شما را من نمی‌بینم، نه تنها عقل شما را نمی‌بینم، نه تنها حافظه­ی شما را نمی‌بینم، نه تنها اون ادراکات باطنی شما را نمی‌بینم، حتّی خود شما را هم نمی‌بینم. پس چی می‌بینم؟ عَرض را می‌بینم.خود جسم دیدنی نیست. خود این دیوار دیدنی نیست. شما دیدنی نیستید؛ بلکه اون رنگ شما را می‌بینم. رنگ غیر خود جسم است. رنگ عارض بر جسم است. رنگ را می‌بینم نه خود جسم را، اصلاً خود جسم دیدنی نیست. میگن این سنگ سفید است آیا سفیدی خود سنگه؟ نه. اگر بنا بود که سنگ سفیدی پس همه­ی سنگ‌ها باید سفید باشند و سیاه نباشند با اینکه سنگ سیاه هم هست سرخ هم هست پس معلوم میشه سنگ غیر سفیدیه، غیر سرخیه. اونی که من می‌بینم رنگ را می‌بینم من رنگ شما را می بینم اگر تازه لمس هم بکنم باز هم من نرمی را لمس می کنم، نه خود جسم را. نرمی هم عرض بر جسمه. این سفیدی عرض بر جسمه. اگر بنا بود هر جسمی نرم باشد پس سنگی در عالم نباشد، چون سنگ نرم نیست پس معلوم می‌شود که نرمی جسم نیست عرض بر جسم است. اونی که من لمس می­کنم خشونت و نرمی را لمس می کنم نه خود جسم را. شما روی کارد برنده که دست می‌کشید تیزی را لمس می‌کنید نه خود کارد را. روی پارچه حریر که شما دست می‌کشید لطافتش را لمس می‌کنید نه خود پارچه را خود پارچه ملموس نیست. خود اون دیوار مبصر و دیدنی نیست. شما اگر غذا را در دهان می‌گذارید ذائقه­ی شما حلاوت و شیرینی یا ترشی را می‌چشد نه خودش را. خود جسم هیچ‌گونه ملموس نیست، مذوق نیست، مشمول نیست که ما بگوییم اونی که شامّه ما درک می کند بو را درک می کند نه خود جسم را. پس معلوم میشه که اصلاً خود جسم هم که نازلترین مراتب وجود است قابل ادراک نیست ادراک حسّی ما نمی‌تواند جسم را ادرک کند خوب این ادراک حسّی که این قدر ضعیفه نتواند جسم را ادراک کند. شما توقّع دارید این ادراک روح را ادراک کند عقل را ادراک کند تا برسد ذات اقدس حقّ را که اعلامرتبه وجود او را ادراک کند چشم شما جسم را درک نمی‌کنه سنگ را نمی‌بینه چشم شما، توقّع دارید خدا را ببیند یعنی چه این محال عقلی است.«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»[[5]](#footnote-5) این محاله. بصر شما، چشم سر شما، سنگ را از دیدنش عاجزه. درخت را عاجز است از دیدنش، چطور توقع داره خدا را ببیند. امام صادق علیه السّلام جمله ای دارد خطاب می‌کنه <يَا اِبْنَ آدَمَ لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ وَ بَصَرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقُ إِبْرَةٍ لَغَطَّاهُ تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَهَذِهِ اَلشَّمْسُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اَللَّهِ فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَمْلَأَ عَيْنَيْكَ مِنْهَا فَهُوَ كَمَا> [[6]](#footnote-6) <ای پسر آدم: اگر دل ترا پرنده ای بخورد سيرش نكند و اگر بر چشمت سوراخ سوزنی نهند آن را بپوشاند، تو خواهی با اين دو(عضو كوچك)سلطه آسمانها و زمين را بشناسی، اگر راست می‌گویی اين خورشيد است كه مخلوقی از مخلوقات خداست، اگر توانستی چشمت را به آن بدوزی چنانست كه تو می‌گویی. > اینقدر تو ضعیفی، بیچاره‌ای، اگر یک گنجشک بیاد این مغزتو را یا این قلب تو را بخورد سیر نمی‌شود. این مغزتو اینقدر نیست که یک گنجشک را سیر کند این قلب گوشتی شما اینقدر نیست که یک گنجشک را سیر کند. این چشم تو و بصرک «وَ بَصَرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقُ إِبْرَةٍ لَغَطَّاهُ»[[7]](#footnote-7) یک سر سوزن را اگر مقابل مردمک چشم شما بیاورند دیگر کور می شود دیگر نمی بیند، اونوقت توقّع داری شما با این چشم و با این مغز و با این قلب، ذات اقدس حقّ را ادراک کنی؟ او را ببینی؟ او را در حیطه­ی ادراک خود درآوری؟ یابن آدم، «يَا اِبْنَ آدَمَ لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ وَ بَصَرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقُ إِبْرَةٍ لَغَطَّاهُ تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ اَلسَّمَاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَهَذِهِ اَلشَّمْسُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اَللَّهِ»[[8]](#footnote-8) همین خورشید یکی از مخلوقات خداست شما می توانید این چشم سر خودتون را بدوزید به چشمه­ی خورشید و نگاه کنید، ببینید؟ کورتان می‌کند اگر چشم خود را بدوزید به چشمه­ی خورشید چشم کور میشه. نمی توانید ببینید. آیا شما توقع دارید با این چشم، عقل و قلب ضعیف‌تون ادراک ذات اقدس حقّ کنید؟ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»[[9]](#footnote-9) موجودات چهار‌قسم‌اند. یک قسم داریم که هم می‌بینند هم دیده می‌شوند، مثل ما. ما هم می‌بینیم و هم دیده می‌شویم و یک قسم که نمی بیند ولی دیده می‌شوند، مثل جمادات، نمی‌بینند ولی دیده می‌شوند درخت نمی‌بینه ولی ما وضع ظاهرش را می‌بینیم. بعضی موجودات نه می‌بینند و نه دیده می‌شوند. حالات درونی ما یا قوّه­ی حافظه ما مثلاً. قوّه­ی حافظه ما خودش که نمی‌بینه دیده هم نمی‌شود نه می‌بیند و نه دیده می‌شود. این شد سه قسم. بله تنها یک موجود در عالم داریم که دیده نمی‌شود ولی همه چیز را می‌بیند او ذات اقدس حقّ است او دیده نمی‌شود ولی او همه چیز را می‌بیند. <لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ>[[10]](#footnote-10) باعث تعجّبه که بعضی از علمای تسنّن شاید بسیارشان باشد علمای سنّی عجیبه که اعتقادی به این دارند که خدا در روز قیامت دیده می‌شود این اعتقاد را دارند و روش هم خیلی اصرار می‌ورزند بعضیاشون که خدا در دنیا دیده نمی‌شود اما در قیامت دیده می‌شود. این یعنی چه؟ می‌پرسیم منظور شما اینکه می‌گویید در قیامت دیده می شود یعنی چه؟ یعنی با چشم سر دیده می‌شود؟ این همان محالی‌ است که گفتیم فرق نمی‌کند با چشم سر چه در دنیا و چه در عالم آخرت دیده نمی‌شود برای اینکه چشم سر جسم را می‌خواد ببیند منتها جسم را نمی‌بیند، عرضش را می‌بینه مکان می‌خواد. چه قیامت چه اینجا چه فرقی می‌کنه در قیامت هم ما با جسم خواهیم آمد دیگه؛ بالأخره معاد جسمانی داریم معاد روحانی و جسمانی داریم همین که در این دنیا هستیم و روح متعلّق به جسم داریم، در عالم آخرت هم روح متعلّق به جسم داریم. به هرحال اونجا هم بهشت مادّی روحی داریم و هم جهنّم مادّی و روحی داریم. آیا در عالم قیامت که می‌گید دیده می شود با چشم سر که این محاله فرق نمی‌کنه وقتی گفتیم چشم سر، جسم را اعراض جسم را می‌بیند.خب در قیامت هم همین جور هست در قیامت هم نخواهد دید آنچه را که مکان می‌خواهد منزّه از مکان است، نخواهد دید پس فرق نمی‌کنه . دیدن محال است چه در دنیا و چه در عقبی با چشم سر. اگر می‌گویید با چشم دل، که بسیار خوب با چشم دل اینجا هم می‌بینید با چشم دل خدا را دیدن منحصر به آخرت نیست؛ در دنیا می‌بینید. مگر ما عبادت می‌کنیم خدا را، مگر عبادت مرده می‌کنیم، مگر ما معدوم را عبادت می‌کنیم که نیست. مگر ما مرده را عبادت می‌کنیم، مگر ما کور و کر را عبادت می‌کنیم. ما موجودی را عبادت می‌کنیم که زنده است و سمیع است و بصیر است. علیم و قدیر با این صفات کمال. پس ما شهود می‌کنیم شهود عقلی دیگه ما شهود عقلی و روحی داریم که عبادت می‌کنیم منتها خب ضعیفه، هرچه معارف بالاتر برود آن شهود قوی‌تر می‌شود برسد به مولا المتّقین علیه السّلام که سوال کردند راوی که یا امیرالمومنین «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِینَ عَبَدْتَهُ؟»[[11]](#footnote-11)؛ وقتی شما عبادت خدا می‌کنید می‌بینید خدا را ؟ فرمود: «وَیْلَکَ مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ»[[12]](#footnote-12)، من هرگز عبادت نمی‌کنم خدایی را که ندیده باشم. گفت: «کَیْفَ رَأَیْتَهُ؟»[[13]](#footnote-13)؛ چطور او را دیده‌اید؟ فرمودند: «وَیْلَکَ لَا تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ فِی مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ »[[14]](#footnote-14)؛چشم سر که اون را نمی‌بینید، چشم سر ناقصه ضعیفه. چشم سرعرض جسم را می‌بیند او را با حقیقت ایمان با چشم دل می‌بینم.«وَلَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ »[[15]](#footnote-15) پس دیدن خدا با چشم دل در دنیا هم میسّره نه تنها در عالم آخرت ندیدن خدا با چشم سر نه در دنیا و نه در آخرت و نه در عقبی نه در دنیا نمی شود با چشم سر دید؛ اما با چشم دل که در عالم دنیا میشه دید در آخرت هم میشه دید. شخصی آمد خدمت حضرت صادق علیه السّلام گفت: یابن رسول الله یک خبری برای من نقل شده از رسول اکرم که خدا را دیده است چه‌جور دیده؟ و هم خبری نقل شده که بهشتی‌ها در قیامت خدا را می‌بینند. چه طوری می‌بینند؟ امام از این سوال ناراحت شد. تندی کرد به او فرمود: چقدر زشته آدمی ۷۰ سال ۸۰ سال از عمرش بگذرد در جوّ اسلام زندگی کند و در عین حال خدای خود را نشناخته باشه. تو می‌گویی که پیغمبر خدا را با چشم سر دید! یا می‌گید در بهشت مردم خدا را با چشم سر می‌بینند؟ چه زشته که انسان نتواند تشخیص بدهد که با چشم سر دیدن نقصه. نیاز را نشان‌می‌دهد جسمه عرض را بر او نشان می دهد.«إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تُدْرِکُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ وَ کَیْفِیَّهْ»[[16]](#footnote-16)فرمود: چشم ها نمی بینند مگر آنچه که رنگ دارد و کیفیّت دارد امام اینجا به رنگ اشاره کرده اونی که چشم می‌بیند رنگ را می‌بیند کیفیّت را می‌بیند.«وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَلْوَانِ وَ الْکَیْفِیَّهْ»[[17]](#footnote-17) او آفریدگار رنگ‌ها و کیفیّاته پس به هرحال این منطقی است که اهل تسنّن دارند و خیلی عجیبه که می‌گویند خدا را در دنیا نمی‌شود دید اما در عالم آخرت می‌شود دید. محاله، با چشم سر دیدن چه در دنیا و چه در عقبی محال است؛ ولی با چشم دل دیدن چه در دنیا و چه در عقبی ممکنه. <فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا >[[18]](#footnote-18) <پس هر كس به لقاى پروردگار خود اميد دارد بايد به كار شايسته بپردازد و هيچ كس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد> هر که بخواهد به لقا و خدایش برسد و دیدار کند خدا را عمل صالح انجام دهد شرک را از خود دور کند و او لقاء را با خود خواهد داشت. در دنیا هم در حدّ خودش شهود قلبی خواهد داشت، در آخرت هم به همین کیفیّت. اگر آیه داریم که: <وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ>[[19]](#footnote-19) <آرى در آن روز صورتهايى شاداب و مسرور است> <إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ>  <و به پروردگارش مى ‏نگرد> روز قیامت چهره های شاداب، به خدا می‌نگرند.

این کنایی دارد جنبه­ای کنایی دارد.مانند<يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ>[[20]](#footnote-20) <دست ‏خدا بالاى دستهاى آنان است> و از اون قبیلِ دست خدا فوق دستهاست خدا مگر دست دارد، مراد از دست چیه؟ «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»[[21]](#footnote-21) یعنی این دست؟ نه مراد قدرته یعنی خداوند قدرتش فوق قدرتهاست استیلا دارد. پس «ید» در قرآن که به خدا نسبت داده شده جنبه­ی کنایی از قدرت دارد چشم هم که در عالم آخرت که می بیند خدا را یعنی آثار خدا، برکات خدا، ثواب های خدا و آنچه او عنایت کرده ناظر به آنهاست. « وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»[[22]](#footnote-22) جنبه­ی کنایی دارد <الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ>[[23]](#footnote-23) <همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلّط است. > خدا بر تخت نشسته، یعنی واقعاً خدا بر تخت نشسته؟ اینها استیلا است یعنی استیلای بر عالم پیدا کرده مسلطه بر عالمه«الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ»[[24]](#footnote-24) یا از این قبیلِ پس « وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»[[25]](#footnote-25) به ثواب‌ها‌ی خدا به رحمت های خدا برکات خدا را خواهند دید با همین چشم سر خواهد دید نه ذات اقدس حقّ را او که منزه از جسمانیّت است.آخر آیه هم «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»[[26]](#footnote-26) «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»[[27]](#footnote-27) چشم ها او را درک نمی کنند، «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»[[28]](#footnote-28) او لطیف و خبیر است. لطیف یعنی هم فوق ادراک حسّی است چون ما هر موجودی که خیلی رقیق باشد نازک و باریک باشد می‌گویم لطیف دیگه. آنچنان فوق عالم حس است که اصلاً در حیطه­ی حس قرار نمی گیرد و هم خالق اشیاء لطیفه و هم عالم به اشیاء لطیفه، خبیر هم هست. آگاه هم به همه چیز هست. می‌شود گفت این علّت مربوط به دو جمله­ی قبله چون لطیف است «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»[[29]](#footnote-29) چون خبیر است «يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ »[[30]](#footnote-30) چون لطیفه چشم ها او را نمی‌بیند و چون خبیر و آگاه است همه چیز را می‌بیند و دید شما را هم می بیند. ذیل این آیه روایت خیلی جالبی هست« از امام ابوالحسن رضا علیه السّلام که مردی به نام فتح بن یزید جرجانی خدمت‌شان آمد و مسائلی پرسید از جمله به این مسئله رسید که خدا لطیف است یعنی چه؟ امام فرمود: إِنَّمَا قُلْنَا اللَّطِیفُ[[31]](#footnote-31) ما که به خدا می گویم لطیف لِلْخَلْقِ اللَّطِیفِ وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّیْ‏ءِ اللَّطِیفِ[[32]](#footnote-32) ، برای اینکه او آفریدگار اشیاء لطیفه و هم عالم به اشیاء لطیفه. فرمود «أَ وَ لَا تَرَی وَفَّقَکَ اللَّهُ »[[33]](#footnote-33) که خدا تورا موفّق کند نمی‌بینی « إِلَی أَثَرِ صُنْعِهِ فِی النَّبَاتِ اللَّطِیفِ » [[34]](#footnote-34) در این گیاهان بسیار نازک و باریک و لطیف. دقت نمیکنی در آثار صنع او که با چه لطافتی تشکیل داده سازمان نباتات را؟ « وَ مِنَ الْحَیَوَانِ الصِّغَارِ »[[35]](#footnote-35)، حیوان‌های ریز که حتی به چشم نمیاد.« لَا یَکَادُ تَسْتَبِینُهُ الْعُیُون»[[36]](#footnote-36) نمی‌شود با چشم آنها را دید نمی‌شود نر و مادّه آنها را تشخیص داد در لابلای امواج های آبها، در زیر پوست‌های درختان، زندگی می کنند. « لَا تَرَاهُ عُیُونُنَا وَ لَا تَلْمِسُهُ أَیْدِینَا »[[37]](#footnote-37) نه چشمها اونها را می‌بیند و نه لمس می‌کند. این جمله گفته اند از معجزات علمی است امام رضا علیه السّلام است چون مسئله‌ی پی بردن به میکروب و موجودات ذرّه بینی این اخیراً پی برده شده، یعنی قدرت علم در قرن نوزدهم تقریباً شاید اوایل و یا اواسط قرن نوزدهم میلادی بود شاید 100-150سال پیش این پرده برداشته شد و پاستور که دانشمند شیمی‌دان معروف فرانسوی است، او مکتشف میکروب شناخته شد یعنی او توانست پرده را بردارد و موجودات ریز ذرّه بینی را کشف کنند که با چشم سر دیده نمی‌شود باید با چشم مسلّح و میکروسکوپ دیده بشوند چه بسا صدها، هزار یا میلیون‌ها از اون میکروب‌ها، سر یک سوزن جمع می‌شوند این نه خودشان دیده می‌شوند نه نرومادّه‌شان. این مطلب در قرن نوزدهم معلوم شده. ۱۳۰۰ سال ۱۲۰۰ سال پیش از تولّد پاستور امام رضا علیه السّلام این پرده را برداشتند که فرموده: ما موجودات ریز ذرّه بینی داریم اینها با چشم دیده نمی‌شوند. « لَا تَرَاهُ عُیُونُنَا وَ لَا تَلْمِسُهُ أَیْدِینَا »[[38]](#footnote-38)، نه ملموس واقع می شوند نه مبصر واقع می‌شوند. این مطلبی است که چهارده هزار و سیصد سال پیش امام رضا علیه السّلام فرموده و تازه ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال پیش علم توانسته به اون پی ببرد. و این از معجزات علمی امام هشتم علیه السّلام است.« وَ هُو لطیف الخبیر» پس خداوند لطیف است یعنی فوق عالم حس است و هم عالم به اشیاء لطیفه و هم خالق اشیاء لطیفه. بعدش « قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ »[[39]](#footnote-39) آیه بعده. به هر حال همه ی این ها گفته می‌شود که بگیم خداوند بصیرت برای شما قرار داده یعنی وسایلی که شما را بینا کند. بصیرت موجبات بینایی عقلی و فکری است این همه موجودات در عالم آمده خدا آنها را خلق کرده و همین که به شما عقل داده، شعور داده، اراده داده، درک داده، وحی نازل کرده و پیغمبر‌ها آمده‌اند برای اینکه شما را بینا کند. « قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ »[[40]](#footnote-40) آنچه که شما را روشنگری کند آمده فروگذاری نشده. حالا <قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ>[[41]](#footnote-41)

«فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ»[[42]](#footnote-42) هر که بخواهد چشم باز کند و راه را ببیند برای خودش انجام داده و خودش به سعادت رسیده «وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَيْهَا»[[43]](#footnote-43) و کسی که چشمش را بست و نخواهد ببیند خب به ضرر خودش عمل کرده.

چاهست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب\*\*\* تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود\*\*\* بگذار تا بیفتد و بیند سزای خوایش[[44]](#footnote-44)

 یعنی خودتان را با نظام عالم منطبق کنید، متوقّع نباشید که نظام عالم با سلیقه­ی شما درست بشود. بعضی‌ها فکر می‌کنند که خدا چرا شیطان آفریده و مثلاً بر ما مسلّط شده و نفس امّاره آفریده او در درون جان ما نفس امّاره دارد ما را تحریک می‌کند از بیرون هم شیطان دارد ما را وسوسه می‌کند و اینهمه موجبات گمراهی و ظلالت چه خوب بود شیطان خلق نمی‌شد اصلاً ، خوب بود شیطان خلق نمی‌شد خوب بود نفس امّاره در وجود ما نبود مثلاً یه ملک بودیم فرشته‌ای بودیم. شما به نظام حکیمانه عالم آگاه‌ترید یا کسی که خلق کرده آگاه‌تره؟ شما به وظیفه­ی خود آشنا بشوید کاری به اسرار خلقت نداشته باشید، خیلی چیزها هست که رمزش از شما پوشیده است. همین که شما خدا را حکیم می‌دانید یا خیر چون این اعتراضاتی که در ذهن شما میاد پیش از ما در ذهن شیطان آمده. خیلی از این عمیق ترش هم به خدا اعتراض کرده.به خدا میگفت که تو میدونستی که من گمراه میشم و موجود بدی می شوم چرا آفریدی؟ وقتی آفریدی میدانستی که من سجده نخواهم کرد چرا امر به سجده کردی؟ سجده نکردم تخلّف کردم چرا به من مهلت دادی که بمانم؟ از تو مهلت خواستم تو هم مهلت دادی وقتی مهلت دادی از تو خواستم به من قدرت بدی در فکر آدم در قلب آدم وسوسه کنم و به من قدرت دادی از این حرف‌ها چراها زیاده، از این عمیق تر. یک جواب آمده مرا حکیم می دانی یا خیر؟ اگر حکیم نمیدانی خوب اصلاً مرا نشناخته‌ای یک موجود موهومی را خدا خیال کردی اگر خدا حکیم است و حکمت او هم اقیانوس بی پایان است عقل شما هم یک فنجان است. اقیانوس بیکران در میان یک فنجان نمی‌گنجد شما هیچ وقت توقّع نداشته باشید که اقیانوس بیکران حکمت پروردگار که نامحدودِ در این فنجان قلب شما بگنجد، به این کار نداشته باشید. به اسرار خفیّه‌ی خلقت.

ز سرِّ غیب کس آگاه نیست، قصّه مَخوان\*\*\*کدام محرم دل، رَه در این حرم دارد؟[[45]](#footnote-45)

حافظ! اسرار الهی، کس نمی‌داند، خموش!\*\*\*از که می‌پرسی که دورِ روزگاران را چه شد؟![[46]](#footnote-46)

اینا به قضا و قدر مربوطه شما درباره قضا و قدر خدا بحث نکنید. قضا و قدر «وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ »[[47]](#footnote-47) «دريايى است ژرف، بدان داخل مشويد » دریای ژرف بی پایانیه واردش نشوید غرق می شوید. «طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ»[[48]](#footnote-48) « راهى است تاریک، بدان گام منهيد» راه تاریکی است .قدم در اون راه نگذارید «وَ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوه »[[49]](#footnote-49) « راز خداوند است، در آشكار كردن آن خود را به رنج ميفكنيد.» از اسرار الهی است. در مقام کشف سرّ خدا نباشید همین قدر بدانید شما نشات گرفته از عالم امر و ملکوت الهی هستید. روح شما به نفخه الهی موجود شده. «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحی»[[50]](#footnote-50)؛ این روح منفوخ هم درکش برای شما ممکن نیست. <وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا >[[51]](#footnote-51) <و در باره ی روح از تو مى ‏پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندكى داده نشده است> از روح هم که میپرسند بگو به شما مربوط نیست از عالم امر پروردگار است علم شما اندک است. به اونجا نمی رسد همین قدر بدانید مسکن اول شما بهشت غرق در نعمت بوده <يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ>[[52]](#footnote-52) <اى آدم خود و همسرت در اين باغ سكونت گيريد> بعد یک ترک اولی شد در اثر یک لغزشی محکوم به تبعید شدید. شما را از آسمان تبعید کردم <وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى>[[53]](#footnote-53) <آدم به پروردگار خود عصيان ورزيد و بيراهه رفت> <وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ>[[54]](#footnote-54) <فرموديم فرود آييد شما دشمن همديگريد و براى شما در زمين قرارگاه و تا چندى برخوردارى خواهد بود> آمدید به این عالم این مقدمات گذشته حالا که شما به این عالم آمدید به شما عقل داده‌اند، ادراک داده‌اند، شعور داده‌اند، اختیار داده‌اند، با اختیار دارید کار می کنید. اختیار هم امر بدیهیه قابل برهان نیازی ندارد بالوجدان من می‌دانم که مختارم با اختیار کار می‌کنم. هیچ جبری هم ندارم .هم عقل دارم در عین حال که نفس امّاره دارم در عین حال شیطان هم از خارج وسوسه می کند ولی از من سلب اختیار نمی‌کند من در حال اختیار دارم کار می‌کنم. با اختیار سخن می‌گویم با اختیار دست حرکت می‌دهم مختارم. و یک برنامه­ی جامع و کامل به شما داده‌ایم قرآن، راه زندگی را نشان می دهد شما طبق این نسخه اگر عمل کنید بار دیگر شما را بر می‌گردانیم. به همون مسکن اولیه­ی شما که بهشت غرق در نعمت بوده به مراتب عالی‌تر و بالاتر هم و این حرجی هم نیست. یعنی شما می‌توانید در همین عالم کاری کنید که خود را بهشتی بسازید به این برنامه­ی الهی عمل بکنید حرجی نیست اگر حرجی بود که باید در این عالم هیچ کسی آدم خوب نشده باشه اگر شیطان مسلّط بر انسان بود که نگذارد او به راه راست برود که هیچ آدم خوبی پیدا نشده باشد نه تنها خوب‌ها منحصر به امامان علیهم السّلام نبوده که جای خود دارند نه تنها منحصر به مقدّس اردبیلی، شیخ انصاری رحمهم الله و اینها هم نیست تو افراد عادی هم فراوان دیده می‌شوند. ما در عمر خود زیاد دیدیم حتی تو بازار تو اصناف تجّار و کسبه انقدر مردم خوب بودند. مردم عادل متّقی متعبّد فرمانبردار الهی زیاد بوده‌اند اگر قرار بود شیطان سلب اختیار کند باید ازهمه سلب اختیار کند هیچ آدم متّقی پیدا نشود خود شیطان هم میگه من کاری به شما نداشتم روز قیامت خواهد گفت <وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ>[[55]](#footnote-55) وقتی کار گذشت آن‌روز سرکوفت خواهد داد به این ابناء بشر. خواهد گفت که <وَمَا كَانَ لِیَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ>[[56]](#footnote-56) من هیچ تسلّطی بر شما نداشتم اِلا اَنْ دَعوتُکُمْ[[57]](#footnote-57) فقط کار من دعوت بوده، فقط داد میزدم که بیا. در باغ را باز می کردم و چراغ سبز نشان می دادم که بیا اینجا خوبه، لذّت بخشه اِلا اَنْ دَعوتُکُمْ فَسْتَجَبْتُمْ لی[[58]](#footnote-58). فقط دعوت می کردم شما را. شما خودتان آمدید. من گفتم بفرما و شما هم فرمودید و در باغ باز بود و من نشان دادم اِلا اَنْ دَعوتُکُمْ فَسْتَجَبْتُمْ لی[[59]](#footnote-59). دیگر مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید. خب چرا آمدید؟ اِنَ الله وَعَدَکُمْ وَعَدَالحَقْ[[60]](#footnote-60) خدا به شما وعده­ی حق داد گوش ندادید. وَ وَعَدَتُکُم فَاَخلَفْتُکُمْ[[61]](#footnote-61) آنچه به شما وعده دادم خلف وعده هم کردم ، شما دنبال من آمدید پس حق ندارید مرا ملامت کنید و لذا هیچ حرجی در کار نیست. شیطان مسلّط بر ما نیست. شیطان تزیین می کند فقط؛ لَاُزیّنَن لَهُمْ فِی الاَرض[[62]](#footnote-62) فقط زینت می کند، آرایش می دهد. ما دنبال آرایش او می گردیم، پس حرجی در کار نیست. ممکنه کسی بگوید که خوب شما از زندگی برکنار هستید و در خانه نشستید فقط کتاب می خوانید و مطالعه می کنید و بعد هم بیایید اینجا. منبر می روید و ما باید برویم در کار و بازار. زنها را می بینیم و چشم و ابروها را می‌بینیم و چه می کنیم؟ ولی شما از اینها برکنارید. مگر راه گناه فقط چشم و ابروی زنهاست؟ راه دیگری برای گناه نیست؟ همون کسی که توی اتاق خلوتش هم نشسته و مشغول قرائت قرآن است و مطالعه هست و نویسندگی می‌کند، همان جا ممکن است گناهی مرتکب شود که از آن گناه جوان چشم و ابرو بین بالاتر باشه. اون جوان اگه با دیدن چشم و ابروی دختری مرتکب گناه میشود، خودش آلوده می‌شود. اما اگر یک عالمی نشسته، قلم برداشته مینویسد اگر قلمش را به خطا ببرد و تقوا را رعایت نکند و با یک نیش قلم ممکن است جمعیّتی را به تباهی بکشه. ملّتی را به جهنّم ببرد. اون جوان خودش را آلوده کرده، به کسی کاری ندارد اما این عالمی که نویسنده است و یا گوینده است، کارش مطالعه­ی قرآن است و روایات هست و ارشاد و هدایت مردم است همونجا ممکن است گناهی انجام بدهد که صدها هزار بار بدتر از جوانی که با دختران و زنها می لولد و لذا فرمودند: که خداوند روز قیامت از جاهل ۷۰ گناه می آمرزد و هنوز از یک عالم یک گناه نیامرزیده چون خطر او عظیم است. یُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ أَنْ یُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ[[63]](#footnote-63)

 مَثَل عالم مثَل سفینه است. اذا غَرَقَ یَغْرَقُ کَثِیراً مِنَ النّاس کشتی(«کَمَثَلَ السَّفینَة تَغْرَقُ و یَغْرَقُ اَهْلها»[[64]](#footnote-64)؛) وقتی غرق شد جمع کثیری غرق می‌شوند عالم مثلش کشتی است، اگه او غرق شود میلیونها جمعیّت غرق میشوند. به تباهی کشیده می شوند. اونکه صاحب قلمه روایت داریم« يُؤتى بصاحِبِ القَلَمِ يَومَ القِيامَةِ»[[65]](#footnote-65)؛ اون کسی که قلم به دست است نویسنده است. او کارش خیلی سنگینه. روز قیامت می‌آورند کنار تابوتی از آتش جهنّم قفل های آتشین دارند به حساب قلمش میرسند در هر کلمه ای که نوشته به حسابش میرسند ممکنه یک کلمه چنان خطا رفته باشد و هدایت تقوا نکرده باشد. با همان قلم جمع کثیری را از عقاید حقّه منحرف کرده باشه اگر این جور باشد او را در میان تابوت جهنّم می افکند تا ۷۰ خریف تا به قعر جهنم برسد‌. حالا هفتاد خریف ممکن است هر خریف چند هزار سال باشد. به هر حال پس کسی خیال نکند که بله ما چون گرفتاریم، تو بازار زندگی میکنیم، کسب و کار داریم، زن و بچه داریم، خرج ها سنگین شده. چقدر با مردم روبرو هستیم، خیال می‌کنند که گناه همینه. محراب عبادت ممکن است که یک مسئله ی پرت و خطیری باشد همین منبر ممکن است پرتگاه عمیقی باشد همون قلم به دست گرفتن ممکنه پرتگاه عمیقی باشه. گناهان مختلفه. منتها هر کسی توانست تقوی پیشه کند و وظیفه‌اش را خوب تشخیص بدهد. هرکسی در هر کاری که هست بصائر آمده، موجبات روشنایی آمده. و م‍َن ابْصَرَ فَلِنَفْسه[[66]](#footnote-66) این میدان وجود بشر، میدان تاخت و تازه دو نیروی عقل و هوس است. عقل و شهوت را با هم به جنگ انداخته است. سازمان خلقت انسان این است. خیلی عجیبه. عظمته خلقت بشره که باید این انسان عقل را با شهوت کنارهم نگه بدارد ، جوری که آفتاب عقل را بر مزبله هوس بتاباند تا مزبره را تبدیل به گلستان کند. با سعی خودش جهنّم و بهشت بیافریند. بهشت و جهنّم اون عالم زاییده عقل و هوس این عالم است. در این میدان مبارزه عقل و هوس اگر عقل غالب شد، در بهشت بازه. اگر هوس غالب شد، در جهنّم بازه.

 فَأَمَّا مَنْ طَغَی ۞وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا۞فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِیَ الْمَأْوَى۞وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى۞فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوَی[[67]](#footnote-67).

پس این جنگ عقل و هوس باید در داخل وجود آدم باشد. شیطان باید باشد که زمینه­ی تقوا پیش بیاید. انسان های مبارز شناخته شوند. اگر شیطان نبود، خب، میدان جنگی در کار نبود، نفس امّاره نبود، میدان جنگی در کار نبود، حرّ بن یزید ریاحی از عمر بن سعد جدا نمیشد، اصلاً امتیاز پیدا نمی‌کردند. باید شیطان باشد. باید ملک هم باشد، باید عقل باشد، باید شهوت هم باشد. هرچی آتش شهوت داغتر، عقل پخته‌تر کاملتر. باید داغتر هم باشه و لذا حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: در آخر الزّمان کسانی خواهند آمد که برادران من هستند. اصحاب گفتند: آقا! ما برادر نیستیم؟ فرمود: نه شما اصحاب هستید، برادران من کسانی هستند که بعدها خواهند آمد، مرا ندیده اند. ندیده به من ایمان آوردند.[[68]](#footnote-68) آنها برادراند. چرا؟ چون در آخر الزّمان محیط شهوت محیطش محیط طغیان میشود. محیط شهوت میشود، مناظر شهوت انگیز از هر طرف به بشر رو می آورند. طوفان‌ها و تندبادهای شهوات مغزها را دگرگون می‌کند. جنگ میان عقل و شهوت بشدّت درمیگیرد، در یک چنین زمان پر طوفان، اگر کسی بتواند عقلش را از میدان جنگ سالم بیرون ببرد، گوهر ایمان را نگه دارد، واقعا قهرمان است. پابه‌پای عصمت رفته. میشود گفت مقام برادری پیغمبر را بدست آورده است.عقلی که ۱۰۰ سال یا ۷۰ سال پیش پخته میشد، خیلی ارزش نداشت؛ چون در آن زمان دیگ شهوت خیلی داغ نبود. منازل شهوت انگیز فراوان نبود؛ اما امروز دنیا شده یکپارچه شهوت و آرایشگری و دلربایی. حتی همین کشور انقلابی ما چقدر صحنه های برخورد مردان با زنان خطرناک شده. چقدر فساد انگیز است. برخورد زنها با مردها به بهانه اینکه خواهر و برادرهای انقلابی هستیم، مثلا. چقدر فساد زیاد است. دنیا آیا مال ماست؟ دنیای امروزی اینطوری شده، دنیای امروز شده شهوت و آرایشگری و دلربایی. دیگ شهوت به‌شدّت در غلیان است. جوش و خروش دارد. اگر کسی بتواند در این دیگ شهوت و سر این آتش خیلی شعله‌ور، خودش را حفظ کند و عقلش را و دودش به آسمان نرود، بلکه آلودگی ها را از خود بزداید و بر صفای نفسش بیفزاید واقعا قهرمان است و می فرمود که اینها برادران ما هستند و هم می فرمود: سه گروه در امّت من هستند که اینها به جایی می رسد که خداوند به وجود اینها در آسمانها مباهات می کند. این سه گروه از امّت من، یک گروه زمامدار عادل، دوّم جوان با عفت، سوّم تاجر راستگو.این نشان می دهد سه نقطه حسّاس بشر خیلی حسّاس و خطرناکه. اگر در این سه نقطه حسّاس، بتوانند خودشان را حفظ کنند واقعاً قهرمان اند. این سه نقطه حسّاس یکی ریاست طلبی، مقام جاه و مقام ریاست و دیگر شهوت جنسی، غریزه جنسی و سوم پول طلبی. اگر کسی به قدرت رسید و زور نکرد، جائر نشد، واقعا مرده. اگر جوان در بحران غریزه جنسی خودش را حفظ کند دامنش آلوده نشود این خودش مرده. اگر تاجر بازار سوداگریش گرمه و می‌تواند پول‌ها در آورد و خون‌های مردم را بمکد، اگر چنانچه به این آتش شهوت خودش فرمان آتش بس بدهد و طغیان نکند این واقعاً هنر کرده، مرده. این سه گروه می‌تواند ولی خب دشوار است.

از اون خیلی فریب نخورید خب عادت گاهی کرده و اگر ترک عادت کند ناراحت میشود که چرا ترک عادت کرده خیلی مهم نیست. وَ لَکنِ انْظُرُوا إِلَی صِدْقِ حَدِیثِهِ وَ أَدَاءِ أَمَانَتِه [[69]](#footnote-69) ببینید راستگو هست یا نیست؟ ببینید امانت‌دار هست یا نیست؟ اگر دیدید راستگو است، امانت داره، آدم خوبیه ولی سجده ها و رکوع های طولانی دارد و ذکری دارد و وردی، این ها ملاک نیست. به هر حال دین داری زحمت دارد. دین شناسی باید باشه به دنبالش باید دینداری باشه. خوب این زحمت چند روزی بیش نیست.

رنج بالله یک دو روزی بیش نیست\*\*\*راه چندانی تو را در پیش نیست

گر به چشمت راه دور آید ولی\*\*\*چشم تا بر هم زنی در منزلی
وه چه منزل! کشور ملک ابد\*\*\*روشن از نور خداوند احد
ای برادر، ساعتی هشیار شو\*\*\*طالب آن عالم انوار شو
تا رسانندت به جایی کز بیان\*\*\*هست بیرون وز عقلِ نکته دان(نام شاعر در سرچ یافت نشد)

خوب ما را وظیفه­ی معین شده و مولای ما هم فریادش بلنده. عِبادَاللّهِ، الاْنَ فَاعْمَلُوا [[70]](#footnote-70) ای بندگان خدا همین الان که فرصت دارید کار کنید.

 فرصت گذشت برفت عمر و برفت این راه شرط ادب به راستی که به بازی برفت چندین سال(برفت عمر و نرفتیم راه شرط و ادب\*\*\*به راستی که به بازی برفت چندین سال[[71]](#footnote-71)). سالها گذشت و برگردیم به گذشته­ی عمر خود. عمرمون به بازی گذشته هیچ چیز گیرمون نیومده پناه بر خدا می بریم که این بقیه هم برود و هیچ دست خالی از این دنیا برویم، صِفرُالیَد [[72]](#footnote-72) خیلی زیان و خسرانه. به هر حال قَدْ جَاءَكُمْ[[73]](#footnote-73)وسایل بصیرت و بینش آمده فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ هرکه چشم باز کرد و راه را رفت به نفع خودش و وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَيْهَا[[74]](#footnote-74) هرکس که چشم بست به خودش زیان زده وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ [[75]](#footnote-75) به پیغمبر گفتند که به مردم بگو من مامور نیستم که اکراه کنم شمارا بیام دست شرابخوار را بگیرم و بگم نخور به نماز خوان بگم بیام نماز بخون نه وادار نمی کنم من فقط انذار می کنم هشدار می‌دهم راه اینه چاه اینه فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ [[76]](#footnote-76) من مامور نیستم که دست گناهکار را بگیرم و نگذارم گناه کند امر به معروف می‌کنم نهی از منکر می کنم امّا اگه بخوام اکراه کنم شما را اجبار کنم شمارا، اینجور نیست اکراه و اجبار که ایمان نمی آورد. ما از شما ایمان خواسته ایم ایمان با منطق است و فکر است و سنجش از خدا ما مسئلت داریم که به حرمت قرآن کریم و عترت طاهره به همه­ی ما توفیق بهره برداری از معارف قرآن عنایت بفرماید.

قلب‌های ما را از تیرگی‌ها پاک و مطهّر بگرداند؛

نور ایمان و یقین بر قلب‌هایمان بتاباند؛

تا زنده ایم، توفیق توبه‌ی نصوح به ما عنایت بفرماید؛

گذشتگان ما را غریق رحمت کند، و همه‌ی ما را با حبّ و ولایت مولی‌المتّقین علیه السّلام از دنیا ببرد.

1. **. زیارت امام­زمان علیه السلام**  [↑](#footnote-ref-1)
2. **. سوره انعام، آیات 103 و 104** [↑](#footnote-ref-2)
3. .همان [↑](#footnote-ref-3)
4. **. تَطَوُّر، دگرگونی­ها** [↑](#footnote-ref-4)
5. 0 همان [↑](#footnote-ref-5)
6. .الکافی ج 1، ص 93 [↑](#footnote-ref-6)
7. **. کافی، کلینی، ج 1، ص 93** [↑](#footnote-ref-7)
8. **. کافی، کلینی، ج 1، ص 93** [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان [↑](#footnote-ref-9)
10. . همان [↑](#footnote-ref-10)
11. **. الکافی، کلینی، ج ۱، ص 97** [↑](#footnote-ref-11)
12. **. همان** [↑](#footnote-ref-12)
13. **. همان** [↑](#footnote-ref-13)
14. **. همان** [↑](#footnote-ref-14)
15. **. همان** [↑](#footnote-ref-15)
16. **. بحارالأنوار، ج4، ص54** [↑](#footnote-ref-16)
17. **. همان** [↑](#footnote-ref-17)
18. . سوره‌ی مبارکه‌ی کهف/ آیه‌ی110 [↑](#footnote-ref-18)
19. . سوره‌ی مبارکه‌ی قیامه/ آیه‌ی22و23 [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره‌ی مبارکه‌ی فتح/ آیه‌ی10 [↑](#footnote-ref-20)
21. . سوره‌ی مبارکه‌ی فتح/ آیه‌ی10 [↑](#footnote-ref-21)
22. . همان [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره‌ی مبارکه‌ی طه/ آیه‌ی5 [↑](#footnote-ref-23)
24. . همان [↑](#footnote-ref-24)
25. . همان [↑](#footnote-ref-25)
26. . همان [↑](#footnote-ref-26)
27. . همان [↑](#footnote-ref-27)
28. . همان [↑](#footnote-ref-28)
29. . همان [↑](#footnote-ref-29)
30. . همان [↑](#footnote-ref-30)
31. **. کافی، ج۱، ص۱۱۹**  [↑](#footnote-ref-31)
32. . همان [↑](#footnote-ref-32)
33. . همان [↑](#footnote-ref-33)
34. . همان [↑](#footnote-ref-34)
35. . همان [↑](#footnote-ref-35)
36. . همان [↑](#footnote-ref-36)
37. . همان [↑](#footnote-ref-37)
38. . همان [↑](#footnote-ref-38)
39. . همان [↑](#footnote-ref-39)
40. . همان [↑](#footnote-ref-40)
41. . همان [↑](#footnote-ref-41)
42. . همان [↑](#footnote-ref-42)
43. . همان [↑](#footnote-ref-43)
44. **. مواعظ سعدی، غزل شماره 38** [↑](#footnote-ref-44)
45. **. دیوان حافظ، غزل شماره 119** [↑](#footnote-ref-45)
46. **. دیوان حافظ، غزل شماره 169** [↑](#footnote-ref-46)
47. .نهج‌البلاغه/ حکمت 287 [↑](#footnote-ref-47)
48. **. نهج‌البلاغه، حکمت 287** [↑](#footnote-ref-48)
49. **. همان** [↑](#footnote-ref-49)
50. **. سوره‌ ص، آیه‌ 72** [↑](#footnote-ref-50)
51. . سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء/ آیه‌ی85 [↑](#footnote-ref-51)
52. . سوره‌ی مبارکه‌ی بقره/ آیه‌ی35و36 [↑](#footnote-ref-52)
53. . سوره‌ی مبارکه‌ی طه/ آیه‌ی121 [↑](#footnote-ref-53)
54. **. سوره‌ بقره، آیه‌ 36** [↑](#footnote-ref-54)
55. **. سوره‌ ابراهیم، آیه‌ 22** [↑](#footnote-ref-55)
56. **. همان** [↑](#footnote-ref-56)
57. **. همان** [↑](#footnote-ref-57)
58. **. همان** [↑](#footnote-ref-58)
59. **. همان** [↑](#footnote-ref-59)
60. . **همان** [↑](#footnote-ref-60)
61. **. همان** [↑](#footnote-ref-61)
62. . سوره‌ی مبارکه‌ی حجر/ آیه‌ی 39 [↑](#footnote-ref-62)
63. . کافی/ ج۱/ ص۴۷ [↑](#footnote-ref-63)
64. **. «زَلَّةُ الْعَالِمِ كَانْكِسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرِقُ وَ تُغْرِقُ»؛ لغزش‏ و خطای دانشمند مانند شكستن كشتى است كه هم خود غرق می شود و هم كسانى كه در آن هستند غرق ميكند. كنزالفوائد، شيخ ابو الفتح كراجكى،‏ ج 1، ص 319** [↑](#footnote-ref-64)
65. **. ميزان الحكمة، محمد الريشهري، ج ٣، ص ٢٦٢٦** [↑](#footnote-ref-65)
66. . همان [↑](#footnote-ref-66)
67. . سوره‌ی مبارکه‌ی نازعات/ آیات 37 تا 41 [↑](#footnote-ref-67)
68. . بحارالانوار/ ج52/ص124-123/ ح. [↑](#footnote-ref-68)
69. . اصول کافی/ ج 2/ ص 105 [↑](#footnote-ref-69)
70. . نهج البلاغه ، خطبه . 187 [↑](#footnote-ref-70)
71. **. سعدی، قصیده شماره 36** [↑](#footnote-ref-71)
72. .دست خالی [↑](#footnote-ref-72)
73. **. همان** [↑](#footnote-ref-73)
74. . همان [↑](#footnote-ref-74)
75. . همان [↑](#footnote-ref-75)
76. . همان [↑](#footnote-ref-76)